

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه جلسه گذشته

در جلسه گذشته، به یکی از احتمالات مطرح در تفسیر روایات «سبعة أحرف» اشاره شد؛ و آن اینکه مقصود از این احرف، معانی متقارب باشد. در این باره، مرحوم آیت الله خویی (ره) اشکالاتی را مطرح کرده‌اند که نشان‌دهنده ضعف و بطلان این احتمال است. ایشان نخست به این نکته اشاره می‌کنند که این اختلاف در قرائات، در عصر عثمان به نحوی ظهور یافت که باعث تفرقه میان مسلمانان شد؛ و اگر این اختلاف از سوی پیامبر (ص) تجویز شده بود، چگونه می‌توان پذیرفت که پیامبر (ص) به امری فرمان داده باشند که نتیجه‌اش فساد و تشتت امت باشد، در حالی که روایات بسیاری بر حرمت تفرقه و آثار زیان‌بار آن دلالت دارد؟

همچنین ایشان به این مطلب اشاره می‌کنند که در این روایات پیامبر (ص) می‌فرمایند: «إِنَّ أُمَّتِي لَا تَسْتَطِيعُ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ»، و این نسبت نادرست است؛ چراکه امت اسلامی پس از عثمان، با وجود تنوع لهجه‌ها و زبان‌ها، بر قرائتی واحد گرد آمدند. چگونه ممکن است چنین چیزی در زمان پیامبر (ص) میسر نبوده باشد؟ افزون بر این، پیامبر (ص) در زمان حیات خود، قرائات مختلف را تأیید فرموده و آن را رحمتی از جانب خداوند معرفی کرده‌اند. بنابراین اقدام عثمان در محدود ساختن قرائات به یک وجه، در تعارض با روش پیامبر (ص) خواهد بود.

در نهایت، آیت الله خویی تصریح می‌کنند که احتمال حمل سبعة أحرف بر معانی متقارب، نه تنها فاقد پشتوانه محکم است، بلکه حتی برخی از علمای متأخر اهل سنت نیز آن را متشابه و فاقد معنای روشن دانسته‌اند.

نقد استاد به اشکال دوم مرحوم خویی

در مقام بررسی اشکالات مرحوم آیت الله خویی (ره) [1] به احتمال حمل «سبعة أحرف» بر معانی متقارب، لازم است به نکته‌ای مهم در نقد اشکال دوم ایشان توجه شود. ایشان برای رد این احتمال به آیه شریفه «قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي [2]» تمسک کرده‌اند و بر این اساس، هرگونه تغییر در الفاظ قرآن در حدود معانی مترادف را از جانب پیامبر (ص) امری ناروا دانسته‌اند. لکن چنین استدلالی قابل مناقشه است.

بی‌تردید، در صورتی که جواز این تغییرات نه از ناحیه شخص پیامبر (ص)، بلکه با اذن الهی و توسط جبرئیل به ایشان تفویض شده باشد، دیگر صدق عنوان «من تلقاء نفسی» بر آن جاری نخواهد بود. اگر شارع مقدس به پیامبر (ص) اجازه داده باشد که در برخی مواضع، مانند استعمال الفاظ مترادف نظیر «علیماً» و «سمیعاً» جایگزینی‌هایی انجام گیرد، چنین تغییری داخل در دایره جعل تشریعی خواهد بود نه فعل شخصی پیامبر. در این صورت، نه تنها پیامبر (ص) مجاز خواهد بود، بلکه اصحاب نیز به تبع آن حضرت، و در حدود معین، مجاز خواهند بود. بنابراین، این اشکال به این بخش از کلام مرحوم خویی نیز وارد است.

احتمال دوم در معنای سبعة احرف

معنای دوم برای «أحرف»، «ابواب» است؛ و «سبعة أبواب»، به این معنا که قرآن هفت باب دارد: زجر، امر، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. دلیل این قول، روایتی است که ابن مسعود از پیامبر (ص) نقل می‌کند.

إن المراد بالاحرف السبعة هي الابواب السبعة التي نزل منها القرآن وهي زجر ، وأمر ، وحلال ، وحرام ، ومحكم ، ومتشابه ، وأمثال. واستدل عليه بما رواه يونس ، بإسناده عن ابن مسعود عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال: «كان الكتاب الاول نزل من باب واحد على حرف واحد ، ونزل القرآن من سبعة أبواب وعلى سبعة أحرف: زجر ، وأمر ، وحلال ، وحرام ، ومحكم ، ومتشابه ، وأمثال. فأحلوا حلاله ، وحرّموا حرامه ، وأفعلوا ما أمرتم به ، وانتهوا عما نهيتهم عنه ، واعتبروا بأمثاله ، وأعملوا بمحكمه ، وآمنوا بمتشابهه ، وقولوا آمنا به كل من عند ربنا»

رسول اکرم (ص) در این روایت پس از ذکر هفت باب، می‌فرماید به حلال آن ایمان بیاورید و حرامش را حرام بدانید، به آنچه امر شده‌اید عمل کنید، از آنچه نهی شده‌اید دوری کنید، از امثالش عبرت بگیرید، به محکاماتش عمل کنید و به متشابهاتش ایمان بیاورید و بگوئید به آن ایمان آورده‌ایم و همه از جانب پروردگار ماست.

عبارت ابتدایی روایت، «كان الكتابُ الاول من بابٍ واحدٍ على حرفٍ واحد»، این برداشت را به دست می‌دهد که نخستین کتاب الهی که از جانب خداوند متعال صادر گردیده، مشتمل بر یک حرف یا یک باب بوده است؛ احتمالاً نخستین کتاب الهی عرضه شده به بشر، تنها حاوی رهنمودهایی پیرامون وظایف و تکالیف بوده و فاقد احکامی چون محرمات، محکامات و متشابهات بوده است؛ این امر، تمایز قرآن کریم را به عنوان کتابی جامع در بر دارنده انواع معارف الهی، نسبت به سایر کتب آسمانی نشان می‌دهد. تمایزی که در عبارت «القرآن نزل على سبعة أبواب» به آن اشاره شده است.

اگرچه می‌توان واژه «الاول» را اشاره به کتب آسمانی پیشین دانست، اما این تفسیر با ظاهر عبارت همخوانی ندارد. ظاهر روایت نشان می‌دهد که نخستین دستور مکتوب الهی، تنها شامل یک باب و یک حرف بوده است؛ در مقابل، قرآن کریم مشتمل بر هفت باب است.

توضیح دیگری که در اینجا حائز اهمیت است، این است که عبارت «سبعة أحرف» در عبارت «نزل القرآن من سبعة أبواب و على سبعة أحرف»، باید به صورت عطف تفسیری در نظر گرفته شود. در غیر این صورت، اگر گفته شود که روایت تنها به بیان «سبعة أبواب» پرداخته و «سبعة أحرف» را بیان نکرده است، روایت از محل استشهاد خارج می‌شود و نمی‌توان به آن برای اثبات مدعا استناد کرد.

اشکالات مرحوم خوئی به این احتمال

1. ضرورت در نظرگرفتن عطف تفسیری در روایت

مرحوم آیت الله خوئی در اینجا پنج اشکال را مطرح می‌کنند. اشکال اول همین نکته‌ای است که به آن اشاره شد. ایشان می‌فرمایند ظاهر این روایت این است که «سبعة أحرف» غیر از «سبعة أبواب» است و تفسیر آن نیست. منتهی باید ملتزم شویم که در روایت، پیامبر «سبعة أبواب» را بیان کرده اما «سبعة أحرف» را بیان نکرده، یا اگر هم بیان کرده، راوی آن را نقل نکرده است.

2. تعارض با روایات دیگر

اشکال دوم ایشان این است که این روایت با برخی روایات دیگر که قرآن را بر «پنج حرف» می‌دانند، معارض است. ایشان می‌فرمایند در روایت دیگری که ابن مسعود از پیامبر (ص) نقل می‌کند، آمده است: «إن الله انزل القرآن على خمسة أحرف حلال و حرام ، و محكم و متشابه و امثال». یعنی «زجر» و «امر» در آن نیست و در «حلال و حرام» ادغام شده است. ایشان می‌فرمایند این معارض است.

نقد حضرت استاد بر اشکال دوم

اما این اشکال چندان وارد به نظر نمی‌رسد. از دیدگاه اصولیون، اگر قرینه‌ای وجود داشته باشد که دال بر تحدید باشد، در این صورت عدد مفهوم خواهد داشت. اما شاید راوی در مقام بیان، به ذکر مهم‌ترین بخش‌ها اکتفا کرده است. بر این اساس، اگر روایتی بگوید قرآن «نه باب» دارد یا روایت دیگری بگوید «خمسة أحرف» دارد اینها تعارض با هم ندارند.

بنابراین، این اشکال مبتنی بر این فرض است که ما قائل به مفهوم داشتن عدد باشیم. عدد زمانی مفهوم دارد که متکلم در مقام تحدید بوده و بخواهد حدی را معین کند. به عنوان مثال، اگر از امام (ع) درباره حد بلوغ سؤال شود، می‌فرماید: «نه سال در دختر و پانزده سال در پسر». در اینجا، حد بیان شده است. وقتی متکلم در مقام بیان حد است، عدد مفهوم دارد. اما در این روایات، نمی‌توان گفت که اعداد در مقام تحدید آمده باشند. لذا این اشکال دوم وارد نیست.

3. اضطراب حدیث از حیث مفاد و مضمون

اشکال سوم که ایشان فرموده‌اند این است که روایت از حیث مفاد و مضمون مضطرب است. ایشان می‌فرماید «الزجر و الحرام بمعنی واحد» است. این روایت دارد «زجرٌ و امرٌ و حلالٌ و حرامٌ». زجر با حرام یکی است؛ یعنی هر چه که حرام است، موجب زجر قرار گرفته است. اما امر و حلال دو تا است. پس زجر برمی‌گردد به حرام. لذا ابواب، شش باب می‌شود نه هفت باب.

مرحوم آیت‌الله خویی (قدس سره) در ادامه اشکال خود به بیان این مطلب می‌پردازد که بخش‌هایی از قرآن که به مباحثی چون توحید، معاد، قصص انبیاء، احتجاجات حضرت ابراهیم (ع) و سایر معارف اعتقادی می‌پردازد، در ذیل هیچکدام از این ابواب هفتگانه مذکور در روایت قرار نمی‌گیرد، بنابراین از این جهت نمی‌توان کل آیات قرآن را حمل بر این هفت باب کرد.

ایشان در برابر احتمالی که می‌کوشد این‌گونه آیات را تحت عنوان آیات محکم و متشابه قرار دهد، اشکال می‌کنند و می‌فرمایند: اگر چنین تقسیم‌بندی‌ای را بپذیریم و بخواهیم آیاتی که از ابواب سبعة فقهی خارج‌اند را به محکم و متشابه ارجاع دهیم، در نتیجه باید همه‌ی قرآن را به دو قسم محکم و متشابه منحصر کنیم، و این با ظاهر روایات سبعة أحرف که گویای کثرت وجوه و تنوع ابواب است، ناسازگار خواهد بود.

نقد حضرت استاد بر اشکال سوم

در قسمت اول اشکال ایشان باید این نکته را مد نظر قرار داد که زجر یعنی نهی و نهی اعم از حرام و کراهت و نهی ارشادی است. مثلاً نهی در آیه «لا تمش فی الارض مرحا» [3] نهی ارشادی است. بنابراین اگر زجر منحصر به حرام بود، این اشکال آقای خویی وارد بود، در حالی که منحصر به حرام نیست.

همچنین همان طور که خودشان متوجه شدند، می‌توان همه آیات قرآن را طبق آیه شریفه «آیات محکمت هن ام الکتاب و اخر متشابها» [4] در ذیل محکم و یا متشابه قرار داد، لذا اشکالی ندارد که در یک تقسیم بندی دیگری آیات قرآن به محکم و متشابه تقسیم گردد. بنابراین مانعی ندارد که ابواب مذکور در روایت در یک تقسیم بندی دیگر به محکمت و متشابها تقسیم گردد.

4. عدم ارتباط مضمونی احتمال دوم با حکمت روایات «سبعة احرف»

اشکال چهارم این است که ایشان می‌فرماید:

ان اختلاف معاني القرآن على سبعة أحرف لا يناسب ما دلت عليه الأحاديث المتقدمة من التوسعة على الأمة، لأنها لا تتمكن من القراءة على حرف واحد. [5]

روایات «نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» حکمتش توسعه‌ی بر امت است. یعنی در آن روایت آمده بود که اگر قرآن بر قرائت واحده باشد، این امت تمکن بر او ندارند، لذا توسعه‌ای داده شده است در حالی که در روایت ابن مسعود داریم که این قرآن هفت باب دارد، و این مطلب هیچ ارتباطی به توسعه بر امت ندارد. لذا این معنا با آن حکمتی که ذکر شده سازگاری ندارد.

5. عدم قابلیت روایت «ابن مسعود» در رفع ید از ظاهر بعض روایات «سبعة احرف»

در اشکال پنجم می‌فرمایند:

ان في الروايات المتقدمة ما هو صريح في أن الحروف السبعة هي الحروف التي كانت تختلف فيها القراء، و هذه الرواية إذا تمت دلالتها لا تصلح قرينة على خلافها. [6]

آیت الله خویی می‌فرماید: در بین روایات سبعة احرف که ذکر شد، روایتی بود که موضوع آن، اختلاف قرائت بود. مانند این روایت که ابی بن کعب می‌آمد در مسجد می‌دید یک کسی قرآن را غیر از قرائت خودش می‌خواند، رفتند خدمت رسول خدا عرض کردند و پیامبر فرمود هر دو درست است، «کل قارئ علی قرائته». مرحوم خویی می‌فرمایند که روایات گذشته صریح در بحث اختلاف قرائت است و ربطی به ابواب ندارد.

و اگر کسی در دفاع از این احتمال بگوید روایت ابن مسعود که صریح در سبع ابواب است، قرینه شود که مراد از قرائت از در روایت ابی بن کعب، ابواب باشد، پاسخ داده می‌شود که این روایت صلاحیت بر رفع ید از ظاهر روایت ابی بن کعب که موضوع آن اختلاف قرائت است ندارد.

نظر حضرت استاد نسبت به احتمال دوم در معنای «سبعة احرف»

اشکال دوم و سوم مورد مناقشه قرار گرفت. در خصوص اشکال چهارم، باید خاطر نشان کرد که استناد به توسعه بر امت، در برخی روایات، صرفاً به عنوان حکمت ذکر شده است.

اما در خصوص اشکال پنجم، باید گفت که این اشکال نسبت به روایاتی که مسئله اختلاف در قرائت را مطرح می‌کنند، وارد است. با این حال، برخی از روایات، نظیر روایت «نَزَلَ الْقُرْآنُ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ» که در آن تغییر عبارت «سمیعاً بصیراً» به «علیماً قدیراً» مورد بحث است، ارتباطی با اختلاف قرائت ندارند.

اگرچه ایشان در اشکال چهارم به عدم سازگاری سبعة ابواب با توسعه بر امت اشاره فرمودند که سخن درستی بود، اما می‌توان این اشکال را به نحو دیگری نیز مطرح کرد. به این صورت که غایت مذکور در روایات، مبنی بر «ما لم تختم آية عذاب برحمة» یا «آية رحمة بعذاب»، با «سبعة ابواب» سازگاری ندارد. بنابراین نمی‌توان «سبعة احرف» در این روایات را بر معنای «سبعة ابواب» حمل کرد.

احتمال سوم از معنای «سبعة احرف»

یکی از معانی محتمل برای عبارت «سبعة أحرف» در روایات مربوط به نزول قرآن کریم، معنایی است که در برخی نقل‌ها به «سبعة أبواب» نیز تعبیر شده است.

بر اساس این دیدگاه، «حروف سبعة» دیگر منحصر در مفاهیمی نظیر امر، زجر، حلال و حرام نیستند، بلکه دایره شمول آن‌ها گسترده‌تر شده و عناوینی چون امر، زجر، ترغیب (تشویق به فعل)، ترهیب (بیم دادن از عذاب)، جدل (استدلال و مناظره)، قصص (داستان‌ها و سرگذشت‌ها) و مثل (ضرب‌المثل‌ها و نمونه‌ها) را در بر می‌گیرد. قابل توجه است که در این تفسیر، مفهومی از محکم و متشابه که در دیگر روایات و تفاسیر مطرح است، به چشم نمی‌خورد.

إن الحروف السبعة هي: الأمر، و الزجر، و الترغيب، و الترهيب، و الجدل، و القصص، و المثل. و استدل على ذلك برواية محمد بن بشار، بإسناده، عن أبي قلامه قال: «بلغني أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال: انزل القرآن على سبعة أحرف: أمر، و زجر، و ترغيب، و ترهيب، و جدل، و قصص، و مثل». و جوابه يظهر مما قدمناه في جواب الوجه الثاني.[7]

در همین راستا، روایتی نقل شده است که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نزول قرآن را بر «سبعة أحرف» مشتمل بر امر، زجر، ترغیب، ترهیب، جدل، قصص و مثل دانسته است.

پاسخ به این روایت، مبتنی بر همان استدلالی است که در تبیین روایات مشابه ارائه گردید. روایات مربوط به «سبعة أبواب» اساساً نسبتی ماهوی با معنای اصطلاحی «سبعة أحرف» ندارند. و «سبعة أحرف» در روایت ابن مسعود، عطف تفسیری بر «سبعة أبواب» نیست، بلکه پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) نزول قرآن را هم بر «سبعة أبواب» و هم بر «سبعة أحرف» بیان فرموده‌اند، با این تفاوت که مصداق «سبعة أبواب» تبیین شده، اما در خصوص «سبعة أحرف» سکوت اختیار گردیده است.

نکته حائز اهمیت آن است که مفهوم «سبعة أبواب» در این روایات، در مقام حصر نیست. بدین معنا که این تقسیم‌بندی، تنها شیوه ممکن برای تبویب و دسته‌بندی محتوای قرآن کریم محسوب نمی‌شود. از این رو، جایز است که محقق یا مفسر دیگری، قرآن را بر اساس معیارهای متفاوت به تعداد بیشتری یا کمتری از ابواب تقسیم نماید. چنین اقدامی، تخطی از فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یا بدعت‌گذاری تلقی نمی‌گردد، بلکه نوعی تلاش در جهت فهم و سازماندهی مضامین قرآن کریم به شیوه‌ای دیگر محسوب می‌شود.

بنابراین، این روایات در مقام تحدید و تعیین انحصاری تعداد ابواب نیستند، بلکه صرفاً بیانگر اهتمام و توجه به این عناوین کلی در ساختار و محتوای قرآن کریم می‌باشند. این امر، امکان جمع بین روایات مختلف در این زمینه را فراهم آورده و از بروز هرگونه تعارض اساسی جلوگیری می‌نماید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

- [1] خوئی، ابوالقاسم، «البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب»، ص 178.
- [2] قرآن: سوره یونس، آیه 15.
- [3] همان، سوره اسراء، آیه 37.
- [4] همان، سوره آل عمران، آیه 7.
- [5] همان، ص 184.
- [6] همان.
- [7] همان.

منابع

علاوه بر قرآن.

خوئی، ابوالقاسم، البيان في تفسير القرآن: المدخل، فاتحة الكتاب، قم - ایران، مؤسسة إحياء آثار الامام الخوئي، بی‌تا.